

تحلیلی درباره تنوع قومی و هویت ایرانی از نظرگاه تاریخی

مهرداد نورائی*

چکیده

در کشور کهن سال ایران، به رغم پاره‌ای تغییر و تحولات در طول تاریخ، همواره گروه‌های متفاوتی زندگی کرده‌اند که در چارچوب جغرافیایی آن، خود را ایرانی نامیده‌اند. بکار بردن لفظ آریایی برای این مردم از سوی داریوش هخامنشی، قبایل امپراتوری را از دیگر قبایل متمایز ساخت، اما، توفیق حکومت هخامنشی در ایجاد واحد سیاسی یگانه متمرکز در تمامی سطوح اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، نمی‌توانست پدید آورنده هویتی فراگیر باشد. در واقع، آنچه موجب همبستگی میان مردم اقصی نقاط امپراتوری می‌شد، بیش از هر چیز هدف دفع دشمنان مشترک بود و در هر شکست و اشغال درازمدت سرزمین توسط بیگانگان، تمایل به دفع آنها در تقویت همبستگی و رشد هویت مشترک تأثیر می‌گذاشت. همچنین، از سوی دیگر، فتوحات سرزمینی امپراتوری، با فزونی افتخار ایرانی بودن به تقویت هویت ایرانی کمک کرد. در طول تاریخ، با از میان رفتن تدریجی تعارض‌های فرهنگی اقوام، مؤلفه‌های مشترک هویتی رشد یافتند و از چند قرن پیش زمینه‌های پدید آمدن

* دانشیار پژوهشکده علوم اجتماعی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی nouraei@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۲/۱۲

هویت ملی را که بیش از هر چیز بر پایه دین قرار داشت فراهم ساختند. در کنار این مؤلفه هویتی باید به نقش برجسته اسطوره‌ها و تاریخ مشترک نیز اشاره کرد.

کلید واژه‌ها: قومیت، ملت، هویت قومی، هویت ملی، تنوع قومی

۱. مقدمه

از زمان راه یافتن ذهنیت دولت - ملت در ایران از دو قرن پیش، گستره هویت ایرانی همواره اندیشه «ملیت‌گرایی» را در میان تمامی اقوام ایران‌زمین پدید آورده است، به طوری که نمی‌توان هویت مزبور را متعلق به قوم، مذهب و نژادی خاص دانست البته، این واقعیت همواره به معنی تفاهم کامل میان اقوام با یکدیگر یا بعضاً با دولت نیست، زیرا با توجه به موقعیت جغرافیایی ناهمگون در کشور، روند توسعه در بعضی مناطق آهنگ کندتری داشته، و همین امر موجبات پاره‌ای نارضایتی‌ها را فراهم آورده است. اهمیت این نارضایتی‌ها تا حدی است که می‌تواند در تضعیف هویت یگانه ایرانی اثرگذار باشد. البته نباید از نظر دور داشت، همانطور که گذشته تاریخی ایران گواه آن است، حتی اقوامی که به دلیل دور ماندن از قدرت، در نارضایتی بسر می‌بردند، هرگز از هویت ایرانی فاصله نگرفتند، و به دنبال کسب قدرت بودن آنها، مگر در موارد دخالت خارجی، هیچگاه به منظور بدست آوردن قدرت منطقه‌ای نبوده و همواره حکومت بر سرزمین ملی، مد نظر آنها بوده است. به این ترتیب، حتی هویت‌خواهی قومی نباید ضرورتاً به معنی خواست جدایی از ایران و نفی ملیت ایرانی تلقی شود.

۲. سیر تاریخی هویت ایرانی

در اسطوره‌های عصر باستان، موجودیت اقوام متفاوت، امری طبیعی و به خواست خداوند تلقی می‌شد. باوری اینچنین، دوره‌ای را شامل می‌شود که طی آن رابطه پیچیده‌ای میان اقوام برقرار نبود، و نظم میان آنها تنها از طریق اقتدار امپراتوری برقرار می‌شد. وظیفه حکومت، از این نقطه نظر، تا آن حد ساده بود که حتی وجود یک «زبان ملی» ضروری نمی‌نمود. چنانکه در عصر هخامنشی، زبان دیوانی سرزمین، به دلیل آرامی بودن دبیران و منشیان، همان زبان آرامی بود و این در حالی بود که مردم، با زبان و گویش‌های خود، بی‌آنکه از زبان دبیران و دیوانیان سردرآورند، در سایه قدرت امپراتوری به سر می‌بردند (ن.ک. آشوری، ۱۳۷۶: ۱۸۱).

تا پیش از اطلاق لفظ «آریایی» به تمامی مردم از سوی داریوش هخامنشی، در میان قبایل هند و ایرانی، واژه آریا به طور ساده به معنی شریف و نجیب و اصیل به کار برده می‌شد. سعی مردم این قبایل بر آن بود که با نامیدن خود به این عنوان از قبایل دیگر متمایز شوند.

داریوش، در کتیبه بیستون، واژه آریایی را که تا آن هنگام به صورت نامی مشترک میان مردم و قبایل ایرانی یکجانشین درآمده بود، برای نامیدن تمامی اقوام ایرانی و زبان ایشان به کار برد. براساس این تغییر، لفظ آریایی که پیش از آن برچسبی مبهم و فراگیر بود و به اقوامی از هم گسیخته و پراکنده با خصوصیات مشترک ظاهری یا زبانی، اطلاق می‌شد، به صورت واژه‌ای برای نامیدن مردمی دارای قدرت سیاسی در قلمرو امپراتوری به کار رفت. این مفهومی بود که نژاد و زبان و چیرگی سیاسی را همزمان دربرمی‌گرفت (ن.ک. وکیلی، ۱۳۹۰: ۳۶۴، ۳۵۰).

روشن سازی مفهوم آریایی و منسوب شدنش به یک نظام اجتماعی خاص، و در نهایت پیوند خوردنش با قلمروی جغرافیایی همان چیزی بود که این کلمه را از میان

انبوه واژگان هویتی دیگر برجسته‌تر ساخت و به نمادی برای شاخص ساختن شاهنشاهان هخامنشی تبدیل کرد (ن. ک. همان: ۳۶۷، ۳۶۶)

در این عصر، ادعای شاهان مبنی بر اینکه پادشاهی آنها حاصل مأموریتی الهی است، از آنجا که از پشتوانه‌ای اسطوره‌ای نیز برخوردار بود، چنان تأثیری بر مردم داشت که آنها را نسبت به اعطای قدرت پادشاهی به خواست اهورامزدا متقاعد می‌ساخت. به این ترتیب، می‌توان دریافت که چگونه شاه بیش از هر کس دیگر به عنوان واسطه میان خدایان و انسان و در نتیجه به صورت موجودی روحانی ارائه می‌شد. با این وجود، این شخصیت اسطوره‌ای برخوردار از فرآیندی، نسبت به تحقق هم‌سازی فرهنگی میان چند جامعه متفاوت، ناتوان بود. زیرا ایجاد واحد سیاسی یگانه متمرکز، تنها، پیکره امپراتوری را از مقام موجودیتی آرمانی برخوردار می‌ساخت و هویتی مشترک پدید نمی‌آورد. در واقع، سازمان یافتن در قالب یک دولت متمرکز، حتی در تمام سطوح اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هیچگاه نمی‌تواند پدید آورنده هویتی فراگیر در سطح تمام سرزمین باشد. زیرا، سازمان دادن فرهنگی به معنی ایجاد وحدت فرهنگی نیست. حال چنانچه، سرزمین‌های متفاوت در قالب امپراتوری، از خود سازگاری نشان می‌دادند، این به معنی دست کشیدن آنها از نقش‌های ویژه فرهنگ خود نبود. به سادگی قابل فهم است که آنها برای کسب موقعیتی مناسب در قالب امپراتوری، الزام پذیرش تفاوت‌ها را دریافته بودند، و با نوعی سازشکاری سعی داشتند تا حد ممکن از بروز تنش جلوگیری کنند.

در آثار بجا مانده از دوره ساسانی، چنین مشاهده می‌شود که در آن عصر نیز، به مانند عصر هخامنشی، قدرت شاه نشانه‌ای از قدرت خداوند به شمار می‌آید، و این قدرتی است که با رعیت شمردن تمامی مردم، هیچ محدودیتی را برای شاه نمی‌بیند.

نوع دیدگاه این شاهان نسبت به افراد تحت سطه آنها که با امر خراج گرفتن از مردم اقلیم‌های متفاوت همراه بود، روشن می‌سازد که فرمانروایان، خود، نسبت به اینکه امپراتوری کشوری واحد را می‌ساخته است، اعتقاد نداشتند و در عمل به هر اقلیمی در قلمرو، به چشم مستعمره نگاه می‌کردند. بنابراین، می‌بایست رفتار همراه با مدارای بعضی از شاهان نسبت به اقوام را، که گاهی احترام به ویژگی‌های دینی - فرهنگی آنها تعبیر شده است، ناشی از نگرانی از طغیان‌های استقلال‌طلبانه دانست.

با این توصیف، آنچه که در میان اقوام تحت سلطه امپراتوری از نظر هویتی زمینه‌ای مشترک ایجاد می‌کرد، فراتر از آداب و آیین مذهبی معمول در میان پیروان، جنگ‌ها و به ویژه اشغال سرزمینی از سوی بیگانه بود. این اتفاق شوم، مردمان اقصی نقاط را، به رغم تفاوت‌های فرهنگی، در برابر معضل واحدی قرار داد، و هدف آن دفع دشمن مشترکی بود که در میان آنها همبستگی هویتی ایجاد می‌کرد. از طرف دیگر، جایگیری دراز مدت بیگانگان اشغال‌گر در قلمرو پارس، نمی‌توانست بدون تأثیر فرهنگی بر مردم این سرزمین باشد، زیرا که حضور آنها در طول زمان، آمیزشی اجباری را به همراه داشت. این خود اتفاقی بود که زمینه‌ساز پدید آمدن اشتراکات بیشتری در میان مردم شد. همچنین باید به تأثیر بلندپروازی‌های امپراتوری اشاره کرد که باعث شد بخش عظیمی از مردم، به رغم ناهمگونی فرهنگی، خود را جزئی از افتخارات امپراتوری به حساب آورد و تصور ایرانی بودن در میان آن تقویت شود.

وجود اشتراکات یاد شده، به تدریج با کاسته شدن از شدت چند وجهی بودن اقوام در امپراتوری ساسانی، که به طور رسمی ایران‌شهر یا ایران‌زمین نامیده می‌شد، موجبات شکل‌گیری هویت ایرانی را پدید آورد.

در حکومت ساسانی همواره بازگشت به عصر هخامنشی مدنظر بود، و سعی می‌شد آثار حکومتی سلسله‌های سلوکیه و اشکانی دوستدار یونان از میان برداشته

شود. تحقق چنین امری، در درجه نخست، به مراجع مذهبی و زردشتی سپرده شده بود، تا با گرد آوردن مردم به دور ارزش‌های اوستایی، هویت ایرانی قوی‌تری ایجاد گردد.

این هویت که در عین حال همبستگی و هم‌پیمانی در قبال آینده‌ای نامطمئن و تأیید وفاداری به گذشته بود، به عنوان احساس تعلق به یک مجموعه انسانی، نیروی گردهمایی را فراهم می‌ساخت که از تمامی واقعیت‌های عینی فراتر می‌رفت، تا جایی که، زمینه اصلی آزاده آگاه خواست به زندگی کردن با یکدیگر را پدید آورد (cf. Passerin D'entrive, 1969: 90)

در جریان اسلامی شدن ایران، هرچند وابستگی به ارزش‌های پیشین همچنان پابرجا بود، حافظه جمعی مردم در قبال ارزش‌های اصلی اسلام خود را بیگانه نشان نمی‌داد، به طوری که اسلامی سازی فرهنگ ایرانی و فرهنگی سازی تعالیم اسلامی، همزمان صورت می‌گرفت. تا جایی که به تدریج مذهب تشیع که بواسطه نوع رابطه-اش با قدرت بیشتر مذهب طردشدگان و محرومان محسوب می‌شد، به صورت یکی از خصیصه‌های ملی درآمد (Fouladvande, 1980: 126)

در واقع، شماری از سلاطین صفوی که پر قدرت‌ترین شاهان ایران، در دوران پس از حکومت اعراب بودند، با ارتباط دادن خود با ریشه‌های تقدس، توانستند برای خود مشروعیت مذهبی کسب کنند، و از این طریق، تلفیق و آمیزشی میان تشیع با آرمان‌های مردم پدید آورند. تحقق چنین امری که به معنی یکی شدن ارزش‌های مذهبی با ایدئولوژی دولتی بود، به طرز مؤثری هویت ایرانی شیعی مذهب را در مقابل امپراتوری عثمانی متخاصم سنی مذهب قرار می‌داد (Grouset, 1929: 16)

با رسیدن قرن نوزدهم میلادی، کوشش‌های باستان‌شناسان غربی به کشف تاریخ پیش از اسلام ایران انجامید و از آن به عنوان یک عنصر اصلی در ساختن هویت ملی

استفاده شد. برپایه هویت مزبور ناسیونالیسمی بنا گردید که با تکیه بر ماندگاری قوم ایرانی و فرهنگ آن در دوران اسلامی، در طلب ایرانی از نوع ساسانی بود. در واقع حکومت بر آن بود تا ترکیبی از خاطره امپراتوری ایران پیش از اسلام و زبان فارسی پس از اسلام پدید آید.

علت اصلی تأکید بر عامل زبانی، از نظر هویتی، از این رو بود که با تحول زبان فارسی پس از اسلام، همراه با تغییرخط، محدودیت‌های گسترش آن در میان مردم، به میزان وسیعی برداشته شد، و در جریان عمومی تاریخ، این مؤلفه به نوبه خود، بیانگر فرهنگ ایرانی گردید. از آن پس، زبان، به عنوان وسیله تحقق سیستم نمادی ارتباط، موجب هموندی ایرانیان به گرد خود و بیانگر هویت جمعی و ملی شد. به طوری که امروزه می‌توان گفت آنچه به عنوان میراث کتبی بجا مانده، به دلیل نقش هویتی زبان، ماحصل ادراک همگانی است (cf. Siguan-Soler, 1979: 367).

زبان، علاوه بر آنکه به واسطه دربرداشتن بار احساسی و عاطفی، عامل انسجام هرچه بیشتر در روابط می‌شود، عنصری است که قادر به انتقال دیگر عوامل هویتی چون اسطوره‌ها، تاریخ و به طور کلی میراث مکتوب می‌باشد. این نقش خود مشخص‌کننده رابطه متقابل عوامل ترکیب‌کننده هویت ملی نیز هست.

بنابراین، چنین می‌نماید که تجلی زبان فارسی نوین بعد از اسلام، عاملی بوده که در حفظ همبستگی قومی و ملی نقشی انکارناپذیر داشته است. حتی در مناطقی که گویش روزمره مردم به زبانی دیگر صورت گرفته است، شعرا و نویسندگانی بودند که آثاری به زبان فارسی بوجود آوردند. به عنوان مثال می‌توان از آذربایجان و قفقاز و از سخنوران و بزرگان ادب آن مثل قطران تبریزی، خاقانی، نظام گنجوی نام برد.

۳. پایه‌های ملیت و دولت ملی

شاید جان استوارت میل^۱ درست گفته باشد که پرتوان‌ترین قدرت در ساختن یک ملت، هویت گذشته‌های سیاسی و در اختیار داشتن تاریخی ملی است. این به معنی جامعه‌ای برخوردار از خاطرات، غرور، سرشکستگی جمعی و خوشی‌ها و تأسف‌های حاصل از حوادث گذشته است (shfer, 1946: 225). این نظریه، نظر کسانی را که تنها «اصلیت مشترک» را مبنای موجودیت ملت‌ها قرار می‌دهند، تعریف جامعی از ماهیت ملی نمی‌داند.

بنابه گفته جامعه‌شناس بنام، اراسو^۲، و همچنین پاره‌ای صاحب‌نظران دیگر، وجود «شور خلق الساعه»، نشأت گرفته از حالت درونی ذهنی مردم است که، عامل اصلی پای‌گیری وحدت ملی با اراده‌ای راسخ می‌شود (cf. Erassov, 1972: 129). ارائه تعریفی به این صورت، از خصیصه ملی، اشاره‌ای تلویحی به روابطی بادوام و نظم یافته است، که خود از دل‌بستگی به خاک و فضایی مشخصی حکایت دارد (cf. Des Boussets: 147, 151). تعلق خاطری اینچنین، بیش از هر چیز بواسطه نقش واسط خاک میان زندگان و رفتگان است (cf. Eliou: 1979: 10). این احساس وابستگی به آرمیدگان در خاک نیروی عظیمی برای گردهمایی ایجاد می‌کند که از واقعیت‌های عینی ملت فراتر می‌رود، و اراده‌خواست آگاه زندگی با یکدیگر را پدید می‌آورد (Shfer, op.cit.225). نظریه‌پردازانی که تعریف ملت را صرفاً ذهنی دانسته‌اند، می‌گویند: «ملت هنگامی پدید می‌آید که مردمی خود را یک ملت بدانند. براساس این نظر، دیدگاه مردم در قالب «ملت» نسبت به عالم، دیدگاهی مشترک و همراه با آگاهی از مشارکت در سرنوشت تاریخی است. حاصل این اتحاد پیوندی است که از هر آنچه آنها را به گروه‌های اجتماعی دیگر متصل می‌سازد قوی‌تر است.

^۱ - John Stuart Mill

^۲ - Erassov

چنین واقعیتی نشانگر آن است که موجودیت هر جامعه ملی مبتنی بر ارادهٔ سیاسی تشکیل آن است (cf. Rupp, 1980: 62). جا دارد تأکید شود که دیدگاه مشترک در قبال عالم هستی و آگاهی نسبت به مشارکت در یک سرنوشت تاریخی، به عنوان مشخصهٔ سازندهٔ ملت، عواملی نیستند که به عامل‌های دیگر اضافه شوند، بلکه آنها محصول کنش متقابل عوامل ترکیب‌کنندهٔ خصیصهٔ ملی می‌باشند (cf. Michaud, 1978:115). آگاهی مزبور در نهایت همان احساس تعلق مشترک است که بر پایهٔ تاریخ مشترک و وحدت فرهنگی جامعهٔ ملی بنا شده است.

در اینجا باید اشاره شود که جامعهٔ ملی بنا شده براساس پیش‌فرض ذهنیت مشترک و حقوق مشترک، همچنین، نیل به هدفی موهوم یا واقعی را آرزو دارد. به واسطهٔ این هدف، جامعهٔ مزبور، در عین حال یک جامعهٔ سرنوشت مشترک محسوب می‌شود* (Passerin D'entreve op. cit: 90).

در جهان مدرن ملت‌ها، هر چند به طور معمول با قومیت‌های گذشتهٔ نسبی واقعی دارند، اما، عین آنها نیستند، زیرا با عملکرد دولت و در سایهٔ آن است که قومیت‌های چندگانه یک سرزمین به صورت تمامیتی یکپارچه به نام ملت ظاهر می‌شوند. ارتباطات متقابل اقوام در جهان مورد نظر، طوری است که موجودیت یک ملت با تاریخ ملی پی‌ریزی می‌شود و با فرهنگ تحقق می‌یابد. تأثیر فرهنگ ملی تا جایی است که از طریق آن جامعهٔ ملی و اقوام تشکیل‌دهندهٔ آن به بازسازی تصویر و هویت خود می‌پردازند و تعریف آنچه را که باید باشند، از آن دریافت می‌کنند

* در اینجا تعریفی از متفکر فرانسوی رنان (Renan) آورده می‌شود که موضوع را روشن‌تر می‌سازد. به گفتهٔ او ملت همبستگی وسیعی است که از احساس آمادگی برای فداکاری و همچنین مهیا بودن برای فداکاری‌های دیگر تشکیل یافته است. ملت همواره برای خود گذشته‌ای مفروض می‌دارد، اما، موجودیت آن به واقعیتی ملموس در حال حاضر خلاصه می‌شود. این واقعیت ملموس چیزی جز توافق و ابراز صریح خواست به ادامهٔ زندگی مشترک نیست (Renan, cité par Finkielkraut, 1988: 43).

(Soulet, 1980: 159). چنین ادعایی به معنی آن است که در جوامع مدرن نباید تفاوت چندانی میان هویت قومی و هویت ملی قائل شد. بدیهی است مؤلفه‌های مشترکی میان این دو وجود دارد. اما، تفاوت مهم میان آنها تعلق هویت ملی به دولت ملی است. به عبارت دیگر، اگر در تعریف قومیت، عناصر نژادی یا فرهنگی مشترک برشمرده می‌شوند، در تعریف ملت، به معنای اصلی آن، بیشتر عنصر سیاسی به عنوان پایه‌گذار دولت ملی، در نظر است* (ن.ک. آشوری، همان: ۱۸۰، ۱۷۷، ۱۷۶). این دولت برای به انجام رساندن نقش خود، که در جهت ایجاد همبستگی هر چه بیشتر میان اقوام است، همواره سعی دارد با ارجاع به گذشته «بر اصلیت مشترک» میان آنها تأکید گذارد، و با واسطه تاریخ میان خود و ملت همشناسایی ایجاد کند. این روند دستیابی به انسجام و همسانی هرچه بیشتر در جامعه، گاهی به کاسته شدن از عینیت تاریخی می‌انجامد، تا جایی که احاطه دولت‌ها علاوه بر هر آنچه مادی و اقتصادی است، جنبه‌های ایدئولوژیک، نمادی و تخیلی را نیز دربر می‌گیرد (cf. Moreaux De Bellaing, 1979: 204).

در ایران نخستین گام‌ها، در جهت از میان برداشتن چندپارچگی گروه‌های اجتماعی و تشکیل ملت، به معنی مدرن کلمه، در نیمه دوم قرن نوزدهم، با پشت سر گذاشتن انقلاب مشروطه، تحقق یافت. این مرحله تاریخی را که زمان تبدیل رابطه شاه - رعیت به رابطه دولت - شهروند بود، باید آغاز پدید آمدن دولت - ملت در ایران دانست. از آن پس بود که دولت علاوه بر کارهای اداری، عهده‌دار وظایف نظامی و آموزشی پیچیده‌ای گردید. در راستای همین آموزش پیچیده، گفتمانی

* دولت ملی در اینجا، نوع نظام قدرتی است که بنیاد مشروعیت آن در عالم نظر، بر هم‌رایی مردم یا شهروندان به زیستن در سایه یک قدرت سیاسی خودی قرار دارد (همان).

ناسیونالیستی با انگیزه سیاسی و فرهنگی و با هدف اصلی تقویت هویت ملی ایرانیان، رواج یافت (ن. ک. آشوری همان: ۱۸۷)

۴. گذر از هویت ایرانی به هویت ملی

چنانچه هویت ملی به معنای عبور از هویت‌های سنتی، همچون مذهب، قوم، قبیله، به هویت‌های فراگیرتر معنی شود، چنین نتیجه‌ای حاصل می‌شود که افراد به جای آنکه خود را براساس تعلقات قومی - قبیله‌ای بشناسند، در سطح وسیع‌تر بر مبنای تعلق به ملتی خاص و جغرافیایی مشخص و نظام حکومتی معین شناسایی می‌کنند. در واقع، هویت ملی باید آنچنان فراگیر باشد که تعارض بین هویت اولیه (فردی - قومی) و هویت فراگیر (ملی) ایجاد نکند (جوکار، ۱۳۸۶).

از نظر تاریخی، مصداق چنین امری، اقوام ایرانی می‌باشند که در پدید آوردن هویت ملی هر یک سهم داشته‌اند. بدین معنی که هویت مزبور به میزان وسیعی برابند فرهنگ و باورهای این اقوام به شمار می‌آید. پیش از این اشاره شد که از زمان ساسانیان، ایرانیان برحسب آداب و رسوم اسطوره‌ها و برداشتی یگانه از تاریخ، حس مشترکی از میهن داشتند، و حتی پس از سقوط این سلسله، هویت ایرانی به معنای فرهنگی و تمدنی، هیچگاه روی پنهان نکرده است (ن. ک. ممتحن ۱۳۶۸: ۲۲).

با این حال، در سال‌های اخیر پاره‌ای اندیشه‌های ضد ایرانی سعی کرده‌اند برپایه محور تبلیغاتی، چهره‌ای از قوم‌گرایی ایران گریزانه ارائه دهند. در این میان، به ادعای پان‌ترکیست‌ها اشاره می‌شود که با سوءاستفاده از موضوع ساختار نیمه متمرکز و سنتی دولت‌های ایرانی، همچون، صفوی و قاجار، مدعی‌اند کشورشان اسمی مشخص نداشته و چونان سرزمینی فدراتیو به شمار می‌رفته است، و همچنین می‌گویند اسم بیان‌کننده ویژگی این کشور، همانا «ممالک محروسه» بوده که اسم

سلسله حکمران نیز به آن اضافه می‌گردیده، و برای نمونه، «ممالک محروسه صفوی» و یا «ممالک محروسه قاجار» خوانده می‌شده است (انتظار، ۱۳۸۵).

بدیهی به نظر می‌رسد، ادعایی اینچنین، و غیر متشکل معرفی کردن ایران، به هدف انکار وجود کشوری با هویت فرهنگی، مدنی و سیاسی است. حال آن که در قسمت تاریخی شاهنامه فردوسی یابند قسمت اسطوره‌ای آن، از ایران به عنوان کشور و حتی از مردم ایران نیز چون ملت یاد شده است (رمضان‌زاده، ۱۳۸۷: ۷۵).

در آثار ادبی و حماسی دیگری نیز با تکیه بر تاریخ و فرهنگ، از هویت ایرانی تجلیل به عمل آمده است. ولی در عین حال، احیای جغرافیای سیاسی ایران به مثابه دوره ساسانی، تا زمان حمله مغول و پادشاهی ایلخانی که نام رسمی شاهنشاهی ایران را برای خود برگزید، تحقق نیافت (کراوسکی، ۱۳۷۸: ۱۱-۱۰).

همزمان با آغاز عصر صفوی، محوریت یافتن مذهب تشیع در بوجود آوردن انسجام سرزمینی، باید به فراگیری زبان فارسی و نقش مهم آن در ایجاد رابطه میان اقوام اشاره کرد. در واقع، رواج این زبان برخلاف ادعای قوم‌گرایان ایران‌گریز که رسمیت یافتن آن را به تسلط قوم متکلم به این زبان بر دیگر اقوام نسبت می‌دهند، در دوران شاهانی همچون سلطان محمود غزنوی صورت گرفت که در اصل ترک زبان بودند. البته نباید از نظر دور داشت، تبدیل شدن زبان پهلوی به دری، پس از تسلط اعراب، سهولت بسیاری در کاربرد آن ایجاد کرد و نسبت به فراگیر شدن این زبان، تأثیر فراوان گذاشت.

۵ نتیجه‌گیری

مفهوم قومی و ملی هویت، به دلیل پویایی این پدیده، به تعادلی ناپایدار می‌ماند که همواره دستخوش تغییر و تحول است. در نگرشی کلی به تعاریف به عمل آمده،

دریافت می‌شود که «اراده زندگی مشترک» شاخص‌ترین تجلی پدیده هویت در جامعه می‌باشد. از این رو سعی بر آن شد تا با نگاهی به مراحل متفاوت تاریخی تکوین هویت ایرانی در هر برهه، نحوه پدید آمدن چنین اراده‌ای مشخص شود.

با روی کار آمدن ساسانیان، سعی بر آن شد بازگشتی به عصر هخامنشی صورت گیرد. از این رو، حاکمان این عصر سعی داشتند آثار حکومتی سلسله سلوکیه و اشکانی را با ایجاد انسجام روح ملی بر محور ارزشهای مذهبی و فرهنگی ایران، محور سازند. آنان حتی آموزش را در این دوره، بر پایه اصول مذهبی استوار ساختند.

بعد از سقوط امپراتوری ساسانی، با شروع ایران اسلامی، از آنجا که هویت از جایی سربلند می‌کند که سرکوب می‌شود، بی‌توجهی اعراب به ارزشهای ملی، برعکس، زمینه را برای آگاهی بیشتر از هویت ایرانی، فراهم ساخت. البته، تلاش برای بازگشت به ارزشهای پیشین در این دوره، مانع از پیدایش تغییرات نشد، به طوری که تغییر مذهب به اسلامی کردن فرهنگ ایرانی انجامید.

حضور همه جانبه مذهب در زندگی روزمره ایرانیان، و قدرت‌دربریگری در ارزشهای مذهبی که از ویژگیهای اصلی تحول در تاریخ ایران است، دلایلی هستند که بواسطه آن می‌توان گفت، دست کم از نظر روحی، گسستگی در میان نبوده است. ایران نمونه بارز کشوری است که می‌توان از چند قرن پیش، خودآگاهی ملی را به روشنی در آن تشخیص داد. در اواخر قرن نوزدهم بود که ناسیونالیسم در ایران رواج یافت، و نه تنها از دیدگاه تجدد طلبانه، بلکه در رفتارهای سیاسی گروه‌های سنتی نیز شناخت ارزشهای آن متبلور گردید، و این امری بود که زمینه‌ساز آگاهی از هویت ملی به معنای احساس تعلق و وفاداری به عناصر و نمادهای مشترک سرزمین گردید.

همچنین باید در نظر داشت، تکثر عوامل ترکیبی پدیدهٔ هویت، در طول زمان همواره امکان آن را فراهم ساخت که اقوام ایرانی در قالب یک سرزمین با هویت ملی واحدی شناخته شوند. به ویژه آنکه از نظر تاریخی قابل اثبات است که گروه-های قومی ایران هیچ یک در اثر فتح سرزمین به کشور الحاق نشده‌اند، و در واقع از دوران‌های کهن یک رشته ویژگی‌ها و مؤلفه‌های مشترک آنها را به هم پیوند زده است. یکی از بارزترین شواهد این ادعا زبان فارسی است که در یک دامنهٔ جغرافیایی وسیع‌تر از ایران فعلی رواج داشته است.

فهرست منابع

- انتظار، مسعود. گون آذنی وی و تشدید مبارزه با ماهواره، در ایران اسلامی. Daybak. Com 1385/6/16
- آشوری، داریوش. ما و مدرنیت، انتشارات مؤسسهٔ فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۷۶
- جوکار، محمد صادق. هویت و ملیت ایرانی - اسلامی، در فرخنای تاریخ www.rouznamak.com تاریخ 1386/03 bloyfa.com
- رمضان‌زاده، عبدالله. هویت ایرانی - اسلامی، مرکز انتشارات آثار شریفی، تهران، ۱۳۶۱
- کراوسکی، دورتیا. احیای نام ایران در عهد ایلخانیان معنوی، ترجمهٔ علی بهرامیان، فصلنامهٔ تاریخ و روابط خارجی، شماره ۱، ۱۳۷۸
- ممتحن، حسینعلی. نهضت شعوبیه، جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی، تهران، انتشارات باورداران، ۱۳۹۸
- وکیلی، شروین. داریوش دادگر، نظم هخامنشی و ظهور هویت ایرانی، نشر نورآفرین، تهران، ۱۳۹۰
- ELIOU, Marie. Enseignement et formation de la conscience nationale en République Populaire de Congo, Thèse de troisième cycle, université de Paris v, 1975
- ERASSOV, Boris. La personnalité culturelle dans les idéologies du Tiers-Monde, in Revue Diogène, Avril-Juin, 1972

- DES BOUSSES, H el ene. Sur la question nationale-Pr esentation des texts de Staline, in introduction   l'oeuvre th eorique de Staline, Editions Norman B ethune, Tom 1
- FINKIELKRAUT, Alain. La d efait e de la pens ee, Editions Gallimard, Paris, 1988
- FOULADVANDE, Hamed. Introduction historique   l' tude de la R evolution iranienne, Th ese de troisi eme cycle, E.E.S.S., 1980
- GROUSET, Ren e. Les civilisation de l'Orient, Tome I-L'Orient, Editions Gres et Cie, 1929
- MICHAUD, Guy. Structure et fonction de l' thnotype, in Identit es collectives et relation inter-culturelles, Ouvrage Collectif, Editions Complexe, Bruxelles, 1978
- MOREAU DE BELLAING, Louis. Identit e collective et champ social, in Identit es collectives et travail social, Ouvrage collectif, Editions Privat, Toulouse, 1979
- PASSERIN D'ENTRIVE, Alexandre, Fr ed eric. CHABOD et l'id ee de nationalit e, in Annales de philosophie politique, 1969
- RUPP, Peter. Anthropologie et histoire de l'identit e nationale, in identit es collectives et changements sociaux, Ouvrage collectif, Editions Privat, Toulouse, 1980
- SHFER, Boyd-c. Le Nationalisme, Mythe et r ealit e, traduit de l'anglais, Editions Payot, Paris, 1946
- SIGUAN-SOLLER, Miguel. Bilinguisme et identit es personnelles, in Identites collectives et changements sociaux, Ouvrage Collectif, Editions Privat, Toulouse, 1980
- SOULET, Marc-Henry. Identit e collective, r esistance au changement et rapports de sociabilit e dans les soci etes rurales, in Identit es collectives et changement sociaux, Ouvrage Collectif, Editions Privat, Toulouse, 1980